

روش‌های کاربرد فعل مضارع در عربی و فارسی

* سید حمید طبیبیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

فعل مضارع در میان زبان‌های عربی و فارسی از دیگر فعل‌ها، کاربرد بیشتری دارد زیرا این فعل دارای گونه‌های بسیار و ساختارهای متنوع است و برخلاف فعل ماضی که تنها برگزیده دلالت دارد، این فعل هم بر زمان حال و هم بر آینده دلالت می‌کند و از همین روی دامنه معنایی آن وسیعتر و گستره کاربردی آن پهناورتر و میدان ساختاری آن فراختر از فعل‌های دیگر است. نگارنده در این مقاله با پی‌گیری و پژوهش در روش‌های کاربردی این فعل، به ارایه نمونه‌هایی از عربی و فارسی خواهد پرداخت و با مقایسه و تطبیق آن‌ها با یکدیگر و با بهره‌گیری از نظرات دانشمندان نحوی و دستوری در این باره به توضیح و تبیین خواهد نشست تا گوشه‌ای از وسعت هر دو زبان را آشکار سازد. بی‌گمان گستردگی فعل مضارع در زبان فارسی از گستردگی آن در زبان عربی کمتر نمی‌باشد و با برابر نهادن عربی این موضوع در کنار فارسی آن، نه تنها به زوایای پنهان زبان می‌توان پی برد بلکه از این راه نکات بلاغی و زیبایی‌های ظریف آن نیز دریافت می‌شود و مرزهای قلمرو معانی بلند بر محمل الفاظ دقیق نمایان می‌گردد. کلیدواژه‌ها: مضارع، مستقبل، حال، مستقبل مجرد، مستقبل سابق، مضارع منصوب، مضارع مجزوم

Application of Present Verb Forms in Arabic and Persian

Seyyed Hamid Tabibian

Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature
Research Institute of Humanities and Cultural Studies

Abstract

The present form of verbs has a higher frequency both in the Persian and Arabic languages, in comparison with the other forms of verbs. This is because of their numerous varieties and structures. As opposed to the past form, the present form denotes the present as well as the future time; therefore, it covers a wider range of meanings, a larger number of usages and a vast variety of structures. This article is a research on the usage methods of this form of verbs provided with examples from Persian and Arabic, and by a comparative study, tries to explain and justify the vastness of these languages. There is no doubt that the usage range of the present tense in Persian is by no means narrower than that of Arabic; a fact that is revealed by the comparison of these languages. This also uncovers many hidden points in them and shows the delicate beauties of their rhetorical aspects. Deep and far-reaching boundaries of meaning can be discovered through the exact examination of the words.

Keywords: Present Tense, Future Tense, Simple Future, Future in the Past, Future Form Ending in Vowel 'A', Future Form Ending in a Consonant

مقدمه

واژه مضارع اسم فاعل است از مصدر مضارعه به معنی «همدیگرمانا و برابر گردیدن» (صفی پوری زیر ماده ضَرَع) و «با چیزی مانیدن» (مقری بیهقی ۱۳۷۵: ۶۴۰/۲). مضارعه در اصل به معنی همشیر بودن و مشارکت در شیرخوارگی با کسی است که بعداً به معنی مجرد مشارکت به کار رفته است. فعل مضارع را به سبب همانندیش با اسم‌ها به این نام خوانده‌اند چون این فعل همانند اسم اعراب می‌پذیرد (الزبیدی زیر ماده ضَرَع). همانندی فعل مضارع با اسم فاعل است و این همانندی هم در لفظ است و هم در معنی. در لفظ است چون هر دو در تعداد حروف و حرکات یکسانند چنان‌که «يَكْتُبُ» بر وزن «كَاتِبٌ» و «يُكْرِمُ» بر وزن «مُكْرِمٌ» است. در معنی است چون هر دو بر حال و مستقبل دلالت دارند (غلايينی ۱۳۶۲: ۱۶۶/۲).

فعل مضارع فعلی است که بر کاری یا حالتی در زمان حال و آینده دلالت دارد، مانند «يَكْتُبُ» می‌نویسد و خواهد نوشت» و مانند فعل‌های مضارع «يَحْسُرُ، يَبْدُ، يَجْمُ و يَغْرَقُ» در بیت زیر از ذوالرّمه:

وَإِنْسَانٌ عَيْبٌ يَحْسُرُ الْمَاءَ تَارَهُ
فَيَبْدُو وَ تَارَاتٍ يَجْمُ فَيَغْرَقُ

مردمک چشم یک بار اشک را آشکار می‌سازد و او در آب چشم نمایان می‌گردد و چون اشکم بسیار روان شود او در میان آن غرق می‌شود (الشریف: ۱۰۶/۳).

و مانند فعل‌های مضارع «تَمُوتُ و تُقْبِرُ» در بیت زیر از ابوتمام:

أَتَأْمَلُ فِي الدُّنْيَا تَجِدُ و تَعْمُرُ
وَ أَنْتَ غَدًا فِيهَا، تَمُوتُ و تُقْبِرُ

آیا به این جهان که پیوسته نو می‌شود و کهنه می‌گردد دل می‌بندی در حالی که فردا در همین جهان خواهی مرد و به خاک سپرده خواهی شد (البستانی ۱۹۸۶: ۱۰۱/۳).

برای ساختن مضارع سه حرفی (ثلاثی مجرد) در عربی، نشانه‌های پیشین (حروف اتین یا مضارعه) را بر سر مفرد مذکر غائب ماضی در می‌آوریم آن‌گاه حرف نخست از سه حرف اصلی را ساکن می‌سازیم و حرف آخر را با علامت ضمّه رفع می‌دهیم. به استثنای مفرد مذکر غائب و حاضر و مفرد مؤنث غائب و متکلم‌ها در بقیه صیغه‌ها از شناسه‌های (ضمیرهای) فاعلی نیز استفاده می‌کنیم. همچنین به استثنای موارد بالا و جمع‌های مؤنث در بقیه صیغه‌ها علامت رفع حرف «ن» است. برای تعیین حرکت حرف دوم از سه حرف اصلی مضارع ثلاثی مجرد باید به فرهنگ‌های لغت مراجعه کرد. بنابراین برای شناخت فعل مضارع در برخی از

صیغه‌ها مانند «يَكْتُبُ» دو نشانه (حرف مضارعه در اوّل و ضمّه رفع در آخر) و مانند «يَكْتُبِنَ» یک نشانه (حرف مضارعه در اوّل) و یک شناسه (ضمیر نون در آخر) و در برخی صیغه‌ها مانند «تَكْتُبِينَ» دو نشانه و یک شناسه (حرف مضارعه، یاء ضمیر و نون رفع در آخر) در دست داریم (مدرّس افغانی ۱۳۶۷: ۳۲ - ۳۸/۱).

این فعل در زبان فارسی با مضارع اخباری و مستقبل برابر است. برای ساختن مضارع اخباری از بن مضارع و نشانه پیشین «می» و شناسه‌های پسین (ضمایر فاعلی) استفاده می‌شود (انوری ۱۳۷۱: ۵۸) مانند «می‌نویسد» در بیت زیر:

نوک مژگانم به سرخی بر بیاض روی زرد قصّه دل می‌نویسد حاجت گفتار نیست

(سعدی ۱۳۶۸: ۵۱۴)

برای ساختن مستقبل از مضارع ساده «خواستن» با بن ماضی فعل استفاده می‌شود (خانلری ۱۳۸۰: ۴۱). مانند «خواهیم راند» در بیت زیر:

تا چه بازی رخ نماید؟ بیدقی خواهیم راند عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۹۹)

ویژگی‌های فعل مضارع تحقیقات کمپوز علوم اسلامی

الف - هرگاه فعل مضارع پس از «لَیْسَ» یا «مَی نَفِی» درآید ویژه زمان حال است مانند «لَیْسَ زَیْدٌ یَقُومُ؛ زید اکنون برمی‌خیزد» (ابن‌الحاجب ۱۹۸۳: ۲/۳۳۱). شاعر گوید:

فَلَسْتُ تَبْصِرُ إِلَّا وَاکِفًا خَضِيلاً أَوْ يَافِعًا خَضِيراً أَوْ طَائِراً غَرِداً

پس جز باران‌ریزان یا پشته‌های سبز یا پرندۀ نواخوان نمی‌بینی (سعدالدین وراوینی

۱۳۶۶: ۴۵۹).

و مانند «ماتری» در بیت زیر:

ماتری الذَّهْرُ قَدْ أَبَادَ مَعَدًا وَ أَبَادَ السَّرَّاهُ مِنْ قَحْطَانِ

روزگار را نمی‌بینی که قبیله معدّ و سران قبیله قحطان را نابود کرده است (الشّریف:

۱۰/۳).

در فارسی نیز بسیاری اوقات فعل مضارع اخباری منفی ویژه زمان حال است. باباطاهر

گوید:

نمی‌دونم دلم دیوونه کیست کجا می‌گردد و در خونه کیست

نمی‌دونم دل سرگشته مو

اسیر نرگس مستونه کیست

(مقصود ۱۳۵۴: ۱۰۵)

ب - هرگاه «ل» لام مفتوح ابتداء بر سر فعل مضارع درآید فعل مضارع ویژه زمان حال است مانند «سَعِيدٌ لَيَكْتُبُ» سعيد اکنون می‌نویسد» و مانند آیه «إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ: همانا پروردگارت میانشان حکم می‌کند» (نحل ۱۲۴/۱۶).

در زبان فارسی واژه‌های «اکنون» و «اینک» با «لام ابتداء» برابر است. ناصر خسرو گوید:
سرد و تاریک شد ای پور سپیده‌دم دین خرّه عرش هم اکنون بکند بانگ نماز
(محقق ۱۳۴۴: ۱۶۷) بیهقی گوید: «من که آلتوناشم جز بندگی و طاعت راست ندارم و اینک به فرمان عالی می‌روم» (دهخدا ۱۳۵۷).
حافظ گوید:

کنون که می‌دمد از بوستان نسیم بهشت من و شراب فرح‌بخش و یار حور سرشت
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۱۱۰)
فعل مضارع اخباری همراه با واژه‌هایی همانند «اکنون» و «اینک» که با «لام ابتداء» برابر است «برای بیان عملی که هم اکنون در حال انجام گرفتن است» به کار می‌رود (وحیدیان ۱۳۸۱: ۴۶).

ج - هرگاه فعل مضارع دارای معنای طلب - همچون دعا - باشد ویژه زمان آینده است مانند «يَرْحَمُكَ اللهُ: خدایت بیامرزاد: خدا ترا می‌آمرزد». شاعر گوید:
لَا يُبْعِدُ اللهُ إِخْوَانًا لَنَا ذَهَبُوا لَمْ أَدْرِ بَعْدَ عَدَاهِ الْأُمْسِ مَا صَنَعَ
خدا هلاک نگرداند برادرانمان را که رفتند و نمی‌دانم پس از بامداد دیروز چه کردند؟
(الشریف: ۳۵۹/۱).

در فارسی نیز هرگاه فعل مضارع دارای معنای طلب باشد ویژه زمان آینده است. حافظ گوید:

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش‌دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۲۵۲)
اصلاً در زبان فارسی بسیاری از ساخت‌های فعل امر که بر طلب دلالت دارد با ساخت‌های مضارع ساده و التزامی یکسان است (خیامپور ۱۳۸۲: ۸۱).
حافظ گوید:

چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت؟ ز دست بنده چه خیزد خدا ننگه دارد

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۱۶۵)

فعل «نگه دارد» مضارع ساده است که به جای فعل مستقبل «نگه خواهد داشت» به کار رفته است.

د - هرگاه فعل مضارع پس از حروف استقبال در آید ویژه زمان آینده است مانند «سَوْفَ أَكْتُبُ: خواهم نوشت» (الزجاجی ۱۳۸۷: ۸۷). طرفه بن عبد گوید:

سَبْدِي لَكَ الْإِيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَ يَا تَيْبَكِ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودِ

به زودی روزگار برای تو آشکار می‌سازد چیزی را که نمی‌دانستی و کسی برای تو خبرها را می‌آورد که به او ره توشه نداده‌ای (البستانی ۱۹۸۶: ۶۶/۱).

در فارسی به جای حروف استقبال از فعل مضارع ساده «خواستن» استفاده می‌شود. حافظ گوید:

من که خواهم که نوشم بجز از راوق خم چکنم گر سخن پیر مغان نیوشم

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۴۶۲)

ه - هرگاه فعل مضارع پس از ادات توقع - که بر آرزو و امید واقع شدن فعل دلالت دارد

- در آید ویژه زمان آینده است مانند «قَدْ يَبْرَهُ الْمَرِيضُ: امید می‌رود بیمار بهبود یابد».

سعدی در گلستان گوید: *تحتیقات کمپوز علوم روزی*
امید هست که روی ملال در نکشد ازین سخن که گلستان نه جای دل تنگست

(سعدی ۱۳۶۸: ۲۰)

حافظ گوید:

آن کو ترا به سنگدلی کرد رهنمون ای کاشکی که پاش به سنگی برآمدی

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۵۹۷)

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد

(همان: ۲۱۷)

رشید و طواط گوید:

باشد احوال بگردد روزی دوست دشمن شود و دشمن دوست

(منشی ۱۳۴۳: ۲۶۷)

افعال «در نکشد»، «برآمدی»، «وایینی» و «بگردد» در ابیات بالا که پس از واژه‌های

ویژه امید و آرزو و تمنی و تردید آمده‌اند همه بر مستقبل دلالت دارند.

و - هرگاه فعل مضارع پس از عوامل نصب و جزم درآید ویژه زمان آینده است مانند «أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ: می‌خواهم بنویسم» و «إِنْ تَرُزُّنِي أُرْزُكْ: اگر به دیدنم بیایی به دیدنت می‌آیم». کتیر عزه گوید:

أُرِيدُ لِأَسَى ذِكْرَهَا فَكَأَنَّمَا تَمَثَّلَ لِي لَيْلَى بِكُلِّ سَبِيلٍ

می‌خواهم که یاد لیلی را فراموش کنم اما لیلی در هر راهی برایم نمایان می‌شود (الشّریف: ۱۰۹/۱).

در عربی فعل مضارعی که پس از عوامل نصب در می‌آید، با فعل مضارع التزامی فارسی برابر است. عراقی گوید:

وگر خواهی که دریابی به عقل این رمز را توان که اندر ساغر موری ننگجد بحر عمّانی
(عراقی ۱۳۳۶: ۱۰۰)

حافظ گوید:

خواهم که پیش میرمت ای بی‌وفا طیب بیمار بازیرس که در انتظارمت
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۱۲۷)

سنایی گوید:

شاید که خاک پای تو بوسم که خود تویی مدّاح را به جود و به انصاف دستیار
(سنایی ۱۳۴۱: ۲۳۴)

در فارسی نیز پس از حرف ربط شرط «اگر» فعل مضارع بر زمان آینده دلالت می‌کند. حافظ گوید:

گر می فروش حاجت زندان روا کند ایزد گنه بیخشد و دفع بلا کند
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۲۵۰)

سعدی گوید:

گر برود جان ما در طلب روی دوست حیف باشد که دوست دوستتر از جان ماست
(سعدی ۱۳۶۸: ۴۷۰)

اقسام فعل مستقبل

فعل مستقبل دوگونه دارد:

- ۱ - مستقبل مجرد که بر کاری دلالت می‌کند که وقوع آن در آینده حتمی به نظر می‌رسد مانند «لَا يُدُّ أَنْ يَعُوْدَ: ناگزیر است که برگردد». برای ساختن این فعل تنها از فعل مضارع استفاده می‌شود. این فعل برابر با فعل مضارع التزامی یا ساده یا مستقبل است.

اسدی گوید:

تباهی به چیزی رسد ناگزیر که باشد به گوهر تباهی‌پذیر
(دهخدا ۱۳۵۷: زیر واژه ناگزیر)

سعدی گوید:

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بی‌گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد
(سعدی ۱۳۶۸: ۶۳)

۲ - مستقبل سابق که بر کاری دلالت می‌کند که وقوع آن در آینده حتمی می‌نماید و با کاری دیگر همراه است. برای ساختن این فعل پس از فعل مضارع «يَكُونُ» یا مشتقات آن فعل ماضی آورده می‌شود مانند «اَلْكُونُ قَدْ كَتَبْتُ الرَّسَالَةَ مَتَى قَدِمَ: هنگامی که بیاید من نامه را نوشته‌ام» این فعل در فارسی برابر خاصی ندارد، اما برای ساختن آن فعل ماضی نقلی یا ماضی التزامی را پس از فعل مضارع ساده یا التزامی در می‌آوریم چنان‌که در بیت زیر که به مولوی منسوب است:

تا نسیمی ز گلستان جمالش یابیم بلبل آسا همه ره نغمه‌نواز آمده‌ایم
فعل «آمده‌ایم» ماضی نقلی است که پس از فعل مضارع ساده «یابیم» آمده است.
بیهقی گوید: از دور مجمّزی پیدا شد... امیر محمّد او را بدید... نرفت تا پرسد که مجمّز به چه سبب آمده است (بیهقی ۱۳۸۱: ۶۳/۱).
فعل «آمده است» ماضی نقلی است که پس از فعل مضارع ساده «پرسد» آمده است.
نظامی گوید:

روزی آیی که مرده باشم عشق تو به خاک برده باشم
(نظامی ۱۳۴۴: ۵۱۹)

فعل «مرده باشم» و «برده باشم» ماضی التزامی است که پس از فعل مضارع ساده «آیی» آمده است.
سعدی گوید:

تا تریاق از عراق آرند مار گزیده مرده باشد. (دهخدا ۱۳۷۳: ۵۲۹/۱).
فعل «مرده باشد» ماضی التزامی است که پس از فعل مضارع ساده «آرند» آمده است.

مضارع منصوب

هرگاه فعل مضارع از عوامل نصب و جزم تهی باشد، مرفوع است. هرگاه یکی از حروف ناصبه بر سر فعل مضارع درآید آن را منصوب می‌کند (حسینی ۱۳۷۶: ۱۳) علامت نصب در

مفرد مذکر غائب و متکلم‌ها فتحه و در بقیه صیغه‌ها به جز جمع‌های مؤنث که مبنی است، حذف «ن» است.

حروف ناصبه عبارتند از:

۱ - أَنْ مانند «أَرِيدُ أَنْ أَتَعَلَّمَ» می‌خواهم که یاد بگیرم» و مانند:

أَبِي عِلْمَاءِ النَّاسِ أَنْ يُخْبِرُونَنِي بِنَاطِقَةِ خَرَسَاءَ مَسْوَكِيهَا الْحَجْرُ

دانشمندان مردم سرباز زدند از این که مرا آگاهی دهند از سخنگویی گنگ که مسواکش سنگ است (ذهنی تهرانی ۱۳۷۶: ۱۶۵۶/۴).

این حرف در فارسی برابر با حرف ربط «که» است و فعل پس از آن برابر با فعل مضارع ساده و التزامی است. حافظ گوید:

آن دم که به یک خنده دهم جان چو صراحی
مستان تو خواهم که گزارند نمازم
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۴۵۳)

«گزارند» فعل مضارع ساده است که پس از حرف ربط تأویل «که» آمده است. سعدی گوید:

چو خواهی که نامت بماند به جای
پسر را خردمندی آموز و رای
(سعدی ۱۳۶۸: ۳۷۹)

«بماند» فعل مضارع التزامی است که پس از حرف ربط تأویل «که» آمده است.
۲ - لَنْ مانند «لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهُ اللَّهَ تَبْدِيلًا» هرگز برای سنت خداوندی دگرگونی نمی‌یابی» (احزاب ۶۲/۳۳). این حرف در فارسی با قید «هرگز» برابر است که پیش از فعل مضارع درآید. سعدی گوید:

مبین آن بی‌حمیت را که هرگز
نخواهد دید روی نیکبختی
که آسانی گزیند خویشتن را
زن و فرزند بگذارد به سختی
(سعدی ۱۳۶۸: ۳۹)

هرگز آن دل بنمیرد که تو جانش باشی
نیکبخت آن که تو در هر دو جهانش باشی
(همان: ۷۸۱)

حافظ گوید:

هرگز نمی‌شود ز سر خود خبر مرا
تا در میان میکده سربر نمی‌کنم
(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۴۷۹)

۳ - إِذْنٌ مانند این که در پاسخ به کسی که بگوید: «غَدَاً أُزُورُكَ: فردا به دیدن تو می‌آیم» بگویی: «إِذْنٌ أُكْرِمُكَ: در این هنگام ترا گرامی می‌دارم». حَسَانٌ بن ثابت گوید:
 إِذْنٌ وَاللَّهِ نَرَمِيهِمْ بِحَرْبٍ يُشِيْبُ الطِّفْلَ مِنْ قَبْلِ الْمَشِيْبِ
 به خدا سوگند که در این هنگام آنان را به پیکاری می‌افکنیم که کودک را پیش از پیری، پیر گرداند (ابن هشام ۱۹۸۰: ۱۷۱/۳).

ناصرخسرو گوید:

همی گویی زمانی بود از معلول تا علت
 در این صورت اگر تو هیچ حرف و صوت می‌خواهی
 پس از ناچیز محض آورد موجودات را پیدا
 مسلم شد که بی‌معلول نبود علتی تنها
 (ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۲۷)

۴ - كَيٌْ یا لَكَيٌْ مانند «أُدْرُسُ كَيٌْ تَحْفَظُ: درس بخوان تا از بر کنی». این حرف در فارسی با حرف ربط «تا» برای بیان تأویل و علت برابر است که پیش از فعل مضارع درآید. سعدی گوید:

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت پایدار
 (سعدی ۱۳۶۸: ۹۱۳)

حافظ گوید:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم
 (حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۵۱۰)

این چهار حرف، حروف ناصبه اصلی هستند و پنج حرف دیگر که پس از این آورده می‌شود فعل مضارع را به آن ناصبه مقدر منصوب می‌سازد (الهاشمی ۱۳۵۴: ۳۳۶) و (زمخسری: ۱۰۹ - ۱۱۰).

۵ - لام تعلیل مانند «خَذِلْ الدَّوَاءَ لَيْتَبْرَأَ: دارو بگیر تا بهبود یابی». این حرف در فارسی برابر با حرف ربط «تا» است که پیش از فعل مضارع ساده و التزامی درآید. ناصرخسرو گوید:
 پیش از آن تا این مزور منظر تو ویران شود جهد کن تا بر فلک زین به یکی منظر کنی
 (ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۴۳۱)

سعدی گوید:

عمر گر انمایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا
 (سعدی ۱۳۶۸: ۵۶)

۶ و ۷ - حَتَّى و أَوْ مانند «إِضْرِبِ الْمُذْنِبَ حَتَّى يَتُوبَ: گناهکار را بزَن تا توبه کند» و «إِضْرِبْهُ أَوْ يُطِيعَ: او را بزَن تا فرمانبرداری کند».

شاعر گوید:

لَأَسْتَسْهَلَنَّ الصَّعْبَ أَوْ أُذْرِكَ الْمُنَى فَمَا انْقَادَتِ الْأَمَالُ إِلَّا لِصَابِرٍ

هر آینه دشوار را آسان می‌شمرم تا آرزوها را دریابم زیرا آرزوها رام نشده‌اند مگر برای شکيبا (بهمنیار ۱۳۵۰: ۲۷۱).

این دو حرف در فارسی برابر با حرف ربط «تا» است که پیش از فعل مضارع ساده یا التزامی درآید. حافظ گوید:

با مدعی مگوید اسرار عشق و مستی تا بی‌خبر بمیرد در درد خود پرستی

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۵۹۱)

سعدی گوید:

بمیر تا برهی ای حسود! کاین رنجی است که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست

(سعدی ۱۳۶۸: ۳۱)

۸ - فاء سببیه مانند «جُودُوا فَتَسُودُوا: بخشش کنید تا سروری یابید» شاعر گوید:

يَابُنَ الْكِرَامِ الْأَتْدُنُو فَنُبْصِرَ مَا قَدْ حَدَّ ثُوكَ فَمَا رَأَيْ كَمَنْ سَمِعَا

ای بزرگ‌زاده! آیا نزدیک نمی‌آیی تا ببینی آن چه را که به تو خبر داده‌اند چه بیننده همانند شنونده نیست (ابن هشام ۱۹۸۰: ۳۲۷).

این حرف در فارسی برابر با حرف «تا» است که پیش از فعل مضارع ساده یا التزامی درآید. نظامی گوید:

درد ستانی کن و درمان دهی تات رسانند به فرماندهی

(نظامی ۱۳۴۴: ۵۷)

فردوسی گوید:

چنین است رسم سرای سپنج بدان کوش تا دور مانی ز رنج

(فردوسی ۱۳۸۲: ۷۴۶/۱)

۹ - واو. ابوالأسود دؤلی گوید:

لَاتِنَّهُ عَن خُلُقٍ وَ تَأْتِي مِثْلَهُ عَارٌ عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمٌ

از خوبی بازمدار با این که خود همانند آن را انجام می‌دهی. اگر چنین کنی برای تو ننگی بزرگ است (ابن‌هشام ۱۹۸۰: ۷۷).

سعدی گوید:

با آن که بضاعتی ندارم سرمایه طاعتی ندارم
او چاره کار بنده داند چون هیچ وسیلتش نماند

(سعدی ۱۳۶۸: ۸۹)

فعل «ندارم» مضارع ساده است که پس از حرف ربط مرکب «با آن که» آمده است و در واقع جمله چنین بوده است: او چاره کار من بنده را می‌داند با آن که بضاعتی ندارم. همچنین حرف «او» در معنای «با آن که» با وجودی که» برابر است. در تاریخ بیهقی آمده است: «اگر ما دل در این دیار بندیم کار دشوار شود، و چندین ولایت به شمشیر گرفته‌ایم و سخت با نام است» (بیهقی ۱۳۸۱: ۱۶/۱).

مضارع مجزوم

هرگاه یکی از عوامل جزم بر سر مضارع درآید آن را مجزوم می‌کند. علامت جزم در مفرد مذکر غائب و حاضر و مفرد مؤنث غائب و متکلم‌ها سکون و در بقیه صیغه‌ها به جز جمع‌های مؤنث که مبنی است، حذف حرف «ن» است.

عوامل جزم مضارع دوگونه است:

۱ - عواملی که یک فعل مضارع را مجزوم می‌کند و آن‌ها چهار حرف است: ۱- «لَمْ» برای فعل جحد؛ ۲- «لَمَّا» برای فعل جحد؛ ۳- لام امر؛ ۴- لاء نهی (ابن‌عقیل ۱۳۷۹: ۱۱۶۱/۲). لازم است از این حروف و فعل مضارع آن‌ها در مقاله‌ای جداگانه به گونه‌ای گسترده سخن گفته شود.

۲ - عواملی که دو فعل مضارع را مجزوم می‌کند و آن‌ها دوازده عامل است که یازده عامل آن‌ها اسم شرط و «إِنْ» حرف شرط به‌شمار می‌آید زیرا فعل مجزوم نخست که پس از این ادوات شرط در می‌آید فعل شرط و فعل دوم جواب یا جزای شرط نامیده می‌شود (علی‌بن مؤمن ۱۳۹۱: ۲۷۳/۱).

۱ و ۲- «إِنْ» و «إِذَا» مانند «إِنْ، إِذَا تَتَعَلَّمُ تَتَقَدَّمُ» اگر یاد بگیری پیشرفت می‌کنی.»

این دو عامل در زبان فارسی برابر با حرف ربط «اگر» است که برای شرط به کار می‌رود. حافظ گوید:

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید

(حافظ شیرازی ۱۳۶۳: ۳۱۸)

۳ - «مَنْ: کسی که، هرکس که» مانند «مَنْ يَطْلُبُ يَجِدْ: کسی که بجوید می‌یابد».

این اسم در فارسی برابر با ضمیر مبهم «هرکس که» یا «کسی که» یا «هرکه» یا

«هرکو» است. حافظ گوید:

راه عشق ارچه کمین‌گاه کمان‌داران است هر که دانسته رود صرفه ز اعدا ببرد

(همان: ۱۷۴)

مولوی گوید:

هر که آرد حرمت او حرمت برد هر که آرد قند لوزینه خورد

(مولوی ۱۳۸۵: ۶۹)

نظامی گوید:

کسی کافکند خود را بر سر آمد خود افکن با همه عالم برآمد

(نظامی ۱۳۴۴: ۲۲۰)

۴ و ۵ - «ما و مَهْمَا: هرچیز که، هرچه» مانند «ما، مَهْمَا تَأْمُرُ أَفْعَلُهُ: هرچه بفرمایی انجام

می‌دهم». زهیربن ابی‌سلمی گوید:

فَلَا تَكْتُمَنَّ اللَّهُ مَا فِي نَفْسِكُمْ لِيَخْفَىٰ وَ مَهْمَا يُكْتُمُ اللَّهُ يَعْلَمُ

آنچه را که در دل‌هایتان است از خدا پنهان مسازد تا پوشیده بماند. هرچه از خدا پنهان

بماند او از آن آگاهی دارد. (الهاشمی، ۲/۲۶۰).

این دو اسم در فارسی برابر با ضمیر مبهم «هرچه» است. مولوی گوید:

هرچه خواهد آن مسبب، آورد قدرت مطلق سبب‌ها بر درد

(مولوی ۱۳۸۵: ۷۸۹)

همو فرماید:

هرچه او خواهد همان یابی یقین یاوه کم رَو، خدمت او برگزین

(همان: ۸۶۰)

۶ - «أَيُّ: هر کدام» مانند «أَيُّا تَكْرِمُ أَكْرَمُ: هر کدام را گرامی بداری گرامی می‌دارم» و

«هرچه» مانند «أَيُّا تَفْعَلُ أَفْعَلُ: هرچه انجام دهی انجام می‌دهم».

نظامی گوید:

هر که را بنگرم رضا جویم هر که یاد آیدم دعا گویم
(نظامی ۱۳۴۴: ۸۲۱)

فردوسی گوید:

که من شهریار ترا کهترم به هر چه او بفرمود فرمانبرم
(فردوسی ۱۳۸۲: ۵۱/۱)

۷ - «كَيْفَمَا هِرْگُونِه. هِرْطور» مانند «كَيْفَمَا تَتَوَجَّهْ أَتَوَجَّهْ: هر آن گونه که روی آوری، روی می‌آورم». سمنون محبّ گوید:

وَأَيْسَ لِي فِي سِوَاكَ خَطُّ فَكَيْفَمَا شِئْتَ فَاخْتَبِرْنِي
مرا جز در تو بهره‌ای نیست، مرا هر گونه که خواهی آزمایش کن (عطار؟؟: ۵۱۲).
ناصرخسرو گوید:

این خانه پنج در بدین خوبی بنگر که داشتستت ارزانی
من خانه ندیده‌ام جز این هرگز گردنده و پیشکار و فرمانی
تا با تو چو بندگان همی گردد هر گونه که تو همیش گردانی
(ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۴۱۴)

۸ و ۹ - «مَتَى، أَيَّانَ: هر وقت، وقتی که» مانند «مَتَى، أَيَّانَ تَسْأَلُنِي أَجِبْكَ: هر گاه که از من بپرسی به تو پاسخ می‌دهم». شاعر گوید:

أَنَا ابْنُ جَلَا وَ طَلَّاعُ الثَّنَائِيَا مَتَى أَضَعِ الْعِمَامَةَ تَعْرِفُونِي
من دلیرم (که کارهایم را آشکارا انجام می‌دهم) و برشونده بر گردنه‌های کوه‌هایم (که کارهای بزرگ بر دست من انجام می‌پذیرد). آن گاه که دستار جنگ بر سر نهم مرا خواهید شناخت (سیبویه ۱۳۱۶: ۷/۲).

«أَيَّانَ» در بیت زیر اسم شرط است در معنی «هر جا که».

إِذَا النَّجْحَةُ الْعَجْفَاءُ كَانَتْ بِقَفْرِهِ فَأَيَّانَ مَا تَعْدِلُ بِهِ الرِّيحُ تَنْزِلُ
آن گاه که میشی لاغر در کویری خشک باشد هر کجا که باد او را متمایل سازد، فرود می‌آید (الاشمونی ۱۹۵۵: بیت شماره ۱۰۶۴).

این دو اسم در فارسی برابر با حرف ربطِ مرکب «هر گاه که» است. حافظ گوید:

هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم
(حافظ ۱۳۶۳: ۴۳۴)

نظامی گوید:

وقتی که چرا کنی در آن بوم حال دل من کنیش معلوم
(نظامی ۱۳۴۴: ۵۱۷)

۱۰، ۱۱ و ۱۲ - «أَيْمًا، أُنَى، حَيْثُمَا: هرجا. جایی که» مانند «أَيْمًا، أُنَى، حَيْثُمَا تَذْهَبُ تَنْجَحُ: هرجا که بروی پیروز می شوی».

مولوی گوید:

هر کجا خواهد، فرستد تعزیت هر کجا خواهد، ببخشد تهنیت
(مولوی ۱۳۸۵: ۴۲۱)

همو گوید:

هر کجا یابی تو خون بر خاکها پی بری، باشد یقین از چشم ما
(همان: ۵۴۳)

چند نکته مهم

۱ - گاهی فعل شرط ماضی و جواب مضارع است مانند «إِنْ صَبَّرْتَ تَطْفَرُ: اگر شکیبایی کنی پیروز می شوی». در این نمونه فعل شرط محلاً مجزوم و جواب شرط جائز است که مجزوم یا مرفوع باشد.

در فارسی نیز گاهی فعل شرط ماضی و جواب مضارع است. فردوسی گوید:

گر او رفت ما از پس او رویم بداد خدای جهان بگرویم
(فردوسی ۱۳۸۲: ۱۷۸۲/۲)

سعدی گوید:

اگر شکر کردی برین ملک و مال به مالی و ملکی رسی بی زوال
(سعدی ۱۳۶۸: ۲۳۹)

۲ - گاهی فعل شرط مضارع و جواب ماضی است مانند «إِنْ تَصَبَّرْ طَفَرْتَ». در این نمونه فعل شرط مجزوم و جواب شرط محلاً مجزوم است.

شاعر گوید:

إِنْ تَصَبَّرْ مُونا وَصَلْنَاكُمْ وَاِنْ تَصَلُّوا مَلَأْتُمْ أَنْفُسَ الْأَعْدَاءِ إِرْهَاباً

اگر از ما بپرید ما به شما می‌پیوندیم و اگر شما نیز به ما بپیوندید جان‌های دشمنان را از ترس پر می‌کنید (سیوطی: فصل عوامل جزم).
در فارسی نیز گاهی فعل شرط مضارع و جواب شرط ماضی است.
سعدی گوید:

گرم ره نمایی، رسیدم به خیر وگر گم کنی باز مانم ز سیر
(همان: ۴۲۴)

ناصرخسرو گوید:

گر تو را گردن نهم از بهر مال پس خطا کرده است بر من مادرم
(ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۲۹۱)

۳- گاهی فعل شرط و جواب هر دو ماضی است مانند «إِنْ صَبَرْتَ ظَفَرْتَ». در این نمونه هر دو فعل ماضی محلاً مجزوم است. متنبی گوید:
إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ، مَلَكَتَهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ، تَمَرَدَا
آن‌گاه که تو به بزرگواری بخشش کنی مالک او می‌شود و اگر به فرومایه‌ای بخشش کنی سرکشی خواهد کرد (البستانی ۱۹۸۶: ۲۳۷/۳).

در فارسی نیز گاهی فعل شرط و جواب هر دو ماضی است. مولوی گوید:
گر رضا دادی، رهیدی از دوماز ورنه از جانت برآرد آن دماز
(مولوی ۱۳۸۵: ۶۵۳)

ناصرخسرو گوید:

اگر از خانه و از اهل جدا ماندم جفت گشتستم با حکمت لقمانی
(ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۴۳۱)

۴- اگر فعلی بر فعل شرط معطوف شود، آن فعل نیز مجزوم می‌گردد مانند «إِنْ تَضْرِبْ وَ تَقْتُلْ أَقْتُلْ: اگر بزنی و بکشی، می‌کشم». در زبان فارسی نیز گاهی فعلی به فعل شرط معطوف می‌شود. عطار در منطق الطیر گوید:
ور به تک استی و دایم می‌دوی تا ابد بانگ درایی نشنوی
(عطار ۱۳۴۶: ۲۰۲)

۵- اگر حرف «لا» پس از «إِنْ» شرط درآید فعل شرط حذف می‌شود مانند «إِضْرِبْ وَ إِلاَّ أَضْرِبْ: بزن وگرنه می‌زنمت» که در اصل بوده است: «إِنْ لَا تَضْرِبْ أَضْرِبْ».

در فارسی نیز گاهی پس از حرف شرط حرف ربط مرکب «وگرنه» که برابر با «إلا = إن» است آورده می‌شود و فعل شرط حذف می‌گردد. سعدی گوید:

چو سائل از تو به زاری طلب کند چیزی بده، وگر نه ستمگر به زور بستاند

(سعدی ۱۳۶۸: ۷۱)

در این نمونه فعل شرط پس از «وگرنه» حذف شده و در اصل چنین بوده است: بده، و اگر ندهی، ستمگر از تو به زور می‌ستاند. ناصرخسرو گوید:

اگر فرمان او بردی و خوردی خاک خامش شد وگرنه همچنان دائم به معده درهمی ژارد

(ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۱۳۷)

۶- هرگاه فعل شرط پس از فعل امر یا نهی درآید حذف می‌شود مانند «إِزْحَمِ إِنْ تَرَحَّمْ تُرْحَمُ» رحم کن که اگر رحم کنی به تو رحم می‌شود» و مانند «لَا تَكْفُرْ تَدْخُلِ النَّارَ نَاسِیَاسِی مَكْنُ كَه دَر آتَشِ دُوزخِ دَر آیی» که در اصل بوده است: «لَا تَكْفُرْ، إِنْ تَكْفُرْ تَدْخُلِ النَّارَ نَاسِیَاسِی مَكْنُ كَه اِگَر نَاسِیَاسِی كَنِی بَه آتَشِ دَر مِی آیی». امرؤ القیس گوید:

قِفَانَبْكَ مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٍ وَمَنْزِلِ بِسِقْطِ اللُّوِيِّ بَيْنَ الدُّخُولِ فَحَوْمِلِ

که در اصل بوده است: «قِفَا إِنْ تُقِفَانَبْكَ: بَایستید که اگر بایستید گریه می‌کنیم» (ترجانی‌زاده ۱۳۴۸: ۲).

در فارسی نیز فعل شرط پس از فعل امر و نهی حذف می‌شود. سعدی گوید:

بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجی است که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست

(سعدی ۱۳۶۸: ۳۱)

در نمونه بالا فعل شرط پس از فعل امر «بمیر» حذف شده و در اصل چنین بوده است: بمیر، که اگر بمیری رهایی می‌یابی. فردوسی گوید:

بمانید تا او بیاید به جنگ که او خود شتاب آورد بی‌درنگ

(فردوسی ۱۳۸۲: ۳۲۱/۱)

ناصر خسرو گوید:

فرهمند بدکش هرگز مرو تا نگردی دردمند و آهمند

(ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۱۲۳)

در نمونه بالا فعل شرط پس از فعل نهی «مرو» حذف شده و در اصل چنین بوده است:
نزدیک بدکاره مرو، که اگر نروی دردمند و آهمند نمی‌شوی.

۷ - هرگاه جواب شرط صلاحیت شرطی بودن را نداشته باشد واجب است بر سر آن فاء جزاء در آید مانند «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ»: اگر ایشان را عذاب کنی پس ایشان بندگان تواند» (مائده ۱۱۸/۵).

در فارسی نیز گاهی حرف ربط «پس» که برابر با فاء جزاء عربی است، بر سر جواب شرط - خواه صلاحیت شرطی بودن را داشته باشد و خواه نداشته باشد - در می‌آید. ناصرخسرو گوید:

گر ترا گردن نهم از بهر مال پس خطا کرده است بر من مادرم
(ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۲۹۱)

فردوسی گوید:

گر او شهریار است پس من کیم برین کوه گوید ز بهر چیم
(فردوسی ۱۳۸۲: ۴۴۸/۱)

عطار در تذکره‌الاولیاء آورده است: حسن بصری مریدی داشت که هرگاه آیتی از قرآن شنودی خویشتن را بر زمین زدی. یک بار بدو گفت: ای مرد اگر اینچ می‌کنی توانی که نکنی پس آتش نیستی در معامله جمله عمر خود زدی (عطار ۱۳۴۶: ۳۴).

نتیجه‌گیری

مفاهیم و معانی در هر زبانی بر محمل الفاظ نهاده شده است و الفاظ هنگامی که در جمله قرار گیرد به یاری قواعد دستوری می‌تواند معانی درست و رسا پیدا کند. از آنجا که انسان اندیشه‌های خود را با بهره گرفتن از الفاظ و جای دادن آن‌ها در میان جمله، با به کارگیری روش‌های دستوری، بیان می‌کند ناگزیر است برای بازگو کردن افکار خود قواعد دستوری بسازد و چون جوامع بشری از اندیشه‌ها و افکار مشترک برخوردارند بی‌گمان دارای قواعد دستوری همسان و نزدیک به هم می‌باشند. در زبان عربی فعل یکی از اقسام سه‌گانه کلمه است و فعل مضارع از میان افعال به آن جهت که همچون اسم اعراب رفع، نصب و جزم می‌پذیرد از دیگر افعال گسترده‌تر و دارای ساخت‌های مختلفی است که هر یک از آن‌ها معنای ویژه‌ای پیدا می‌کند. در زبان فارسی نیز فعل مضارع اگرچه برخلاف عربی تابع اعراب

و حرکات آخر خود نیست لیکن از لحاظ کاربردهای گوناگون و معانی مختلف به همان گستردگی است که در زبان عربی، بی تردید مقایسه این گونه کاربردهای دستوری در زبان‌های مختلف پرده از زوایای تاریک زبان برمی‌دارد و ظرافت و دقت سخنوران را در زبان گفتاریشان آشکار می‌سازد و بالتبع همسانی و نزدیکی اندیشه‌ها و افکار ملت‌ها و زیبایی‌های بلاغی آن‌ها را با آوردن شواهد از متون نظم و نثر نمایان می‌گرداند.

منابع

- ابن‌الحاجب. ۱۹۸۳. شرح رضی‌الدین محمد استرآبادی. دو جلد. چاپ دوم. لبنان: بیروت.
- ابن‌عقیل. ۱۳۷۹. شرح ابن‌عقیل. دو جلد. ترجمه سید حمید طیبیان. تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- ابن‌هشام، عبدالله. ۱۹۸۰. اوضح المسالك. سه جلد. تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید. چاپ ششم. لبنان: بیروت. احیاء تراث العربی.
- _____ . ۱۳۵۵. قطر الندی و بل الصدی. تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید. مصر.
- _____ . ۱۳۸۴. شرح شذورالذهب فی معرفه کلام العرب. تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید. تهران: دارالکوخ للطباعه و النشر.
- الاشمونی. ۱۹۵۵. شرح الاشمونی علی الفیهابین مالک. محمد محیی‌الدین عبدالحمید. مصر: مکتبه النهضه المصریّه.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی. ۱۳۷۱. دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات فاطمی.
- الهاشمی، سیداحمد. ۱۳۵۴. القواعد الاساسیّه للغه العربیّه. مصر.
- _____ . ۱۴۲۷-۱۴۲۸. جواهرالادب. دو جلد. لبنان: بیروت.
- البستانی، کرم. ۱۹۸۶. المجانی الحدیثه. لبنان: بیروت، المکتبه الشرقیّه.
- بهمنیار، احمد. ۱۳۵۰. تحفه احمدیه در شرح الفیه. تهران: کتاب فروشی مرتضوی.
- بیهقی، ابوالفضل. ۱۳۸۱. به کوشش خلیل خطیب رهبر. دو جلد. چاپ هشتم. تهران: انتشارات مهتاب.
- ترجانی‌زاده، احمد. ۱۳۴۸. شرح معلقات سبع. آذربایجان شرقی: چاپ شفق.

- حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۶۳. *دیوان غزلیات حافظ*. به شرح خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- حسینی، سیدعلی. ۱۳۷۶. *ترجمه و شرح مبادی العربیه*. جلد چهارم. قم: انتشارات دارالعلم.
- خانلری، پرویز. ۱۳۸۰. *دستور زبان فارسی*. چاپ هیجدهم. تهران: انتشارات توس.
- خیامپور، عبدالرسول. ۱۳۸۲. *دستور زبان فارسی*. چاپ یازدهم. تبریز: انتشارات ستوده.
- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۵۷. *امثال و حکم*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ . ۱۳۷۳. *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- ذهنی تهرانی، سید محمدجواد. ۱۳۷۶. *المباحث النحویة*. قم: کانون انتشارات پیام محراب.
- رومی، جلال‌الدین. ۱۳۶۸. *کلیات دیوان شمس تبریزی*. دو جلد. تهران: انتشارات گلشایی.
- الزبیدی، سید محمدمرتضی. ۱۹۶۵. *تاج العروس*. تحقیق عبدالستار احمد فراج. کویت: دارالهدایه.
- الزجاجی، ابوالقاسم. ۱۳۸۷. *الایضاح فی علل النحو*. تحقیق مازن المبارک. مصر: قاهره، مکتبه دارالعروبه.
- زمخشری، جارالله ابوالقاسم محمود. بی‌تا. بی‌جا.
- سعدالدین وراوینی. ۱۳۶۶. *مرزبان‌نامه*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- سعدی. ۱۳۶۸. *کلیات دیوان*. تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ سوم. تهران: انتشارات ققنوس.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد محدود بن آدم. ۱۳۴۱. *دیوان سنایی*. به اهتمام مدرس رضوی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات سنایی.
- سیبویه. ۱۳۱۶. *الکتاب*. دو جلد. مصر.
- سیوطی، جلال‌الدین. بی‌تا. *البهجه المرضیه فی شرح الالفیه*. تهران: انتشارات وفا.
- الشریف، محمدباقر. بی‌تا. *الجامع الشواهد*. سه جلد. قم: انتشارات فیروزآبادی.
- صفی‌پوری، عبدالکریم. بی‌تا. *منتهی‌الارب*. چهار جلد در دو مجلد. تهران: کتابخانه سنایی.
- عراقی، شیخ فخرالدین. ۱۳۳۶. *کلیات دیوان*. تصحیح سعید نفیسی. چاپ دوم. تهران: کتابخانه سنایی.
- عطّار، فریدالدین محمد. ۱۳۴۶. *تذکره‌الاولیاء*. تصحیح محمد استعلامی. تهران: انتشارات زوار.
- _____ . ۱۳۶۶. *منطق‌الطیر*. به اهتمام سیدصادق گوهرین. چاپ پنجم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- علی بن مؤمن (ابن العصفور). ۱۳۹۱. المقرب. دو جلد. تحقیق احمد عبدالستار الجواری و عبدالله الجبوری. بغداد: مطبعه العالی.
- غلابینی، مصطفی. ۱۳۶۲. جامع الدروس العربیه. سه جلد. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۲. شاهنامه. دو جلد. تهران: انتشارات هرمس.
- محقق، مهدی. ۱۳۴۴. تحلیل اشعار ناصر خسرو. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مدرس افغانی. ۱۳۶۷. تصحیح و تعلیق جامع المقدمات. دو جلد. قم: انتشارات هجرت.
- مقری بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد. ۱۳۷۵. تاج المصادر. دو جلد. تصحیح و تحشیه و تعلیق هادی عالمزاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مقصود، جواد. ۱۳۵۴. شرح احوال و آثار دو بینی‌های باباطاهر عریان. تهران: انجمن آثار ملی.
- منشی، نصرالله. ۱۳۴۳. کلیله و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال‌الدین. ۱۳۸۵. مثنوی معنوی. تصحیح رینولدالین نیکلسون. چاپ سوم. تهران: هرمس.
- ناصر خسرو. ۱۳۴۸. دیوان اشعار. تصحیح سید نصرالله تقوی. تهران: امیر کبیر.
- نظامی گنجی. ۱۳۴۴. کلیات دیوان. تهران: امیر کبیر.
- وحیدیان، کامیار. ۱۳۸۱. دستور زبان فارسی. تهران: سمت.